

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۳ ه.ق - بَقِیَّهٖ اللّٰهِ خَیْرٌ لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ)

۱۴ آذر ۹۰

خطبه‌ی شب دهم (شب عاشورا)

حمد و سپاسی، خالق یکتا را در خلقش می‌ستاید که نام الله در فطرتش شکوفا گردد، همگان را به زیر قدرتش خوار و ذلیل ببیند و تجلی‌اش در جانش، نفس اماره را متلاشی سازد و او را مانند آغاز آفرینش، خاکی منتظر؛ منتظر دستان پر رحمت خالقش تا او را از نیستی به هستی آورد و فرمان دهد: برخیز، به خالقت بنگر که تو را با قدرت بی‌منت‌هایش زنده کرد تا در آغوش مهرش جای گیری و هرگز غضبش را نشناسی، تنها در او بنگری و جز او را نشناسی؛ افسوس که این‌گونه که پروردگار مهربان در جانِ بندگانش اطاعت را به ودیعه نهاده بود به انجام نرسید؛ نفس اماره، او را از جانانش جدا کرد و به دیار غربت فرستاد؛ باز دست مهربانش در دست پیامبران ظاهر گردید و فرمود: دست رهبرانم را بگیرید تا در بازار دنیا گم نشوید ولی عقل بازی گوش، تمام دستان را رها می‌کند تا خود، به آنچه عشق می‌ورزد و تمنای وجودش است برسد؛ هرگز نمی‌رسد؛ چند صباحی در کوچه‌های نفس اماره می‌تازد و خیلی زود متوجه ثروتش می‌شود که دزدان حاضر در صحنه‌ی زندگی‌اش، آن را ربوده‌اند. عمر به یغما رفته را با کدامین ثروت جمع آوری کند؟ باید از سرمایه داران دهر مدد گیرد تا رسوایی‌اش را از مأموران الهی بپوشاند. آیا آنچه را شیطان، در جانش زمزمه کرده فراموش خواهد کرد و یا دست در دستش خواهد گذارد تا پاکی را بزدايد و سیاهی و تباهی را برگزیند؟ و شما امت آخر زمان، چه سینه‌ی پر رمز و رازی دارید! خوبی‌ها و بدی‌ها، هدایت‌ها و کفرها، ماندن‌ها و رفتن‌ها، همه را شاهد بوده‌اید و نهیب جانتان را در نقش چهره، مخفی نموده‌اید تا همگان، ظاهر مسلمان را تماشا کنند؛ مسلمانی که گاه افسوس گذشتگان را می‌خورد و گاه خود را در سپاه توحید می‌بیند؛ هر روز بر مرکبی می‌نشیند و نمایشی را به صحنه می‌آورد تا بینندگان او را بنوازند و نامش را زینت جانی کنند که خود، در افسون شیطان است پس مسلمانی را، در نقاب چهره‌اش معنا می‌کند؛ هر بار به جشنی فرا خوانده شود، آن را مطابق آن صحنه می‌آراید و اگر

به عزایی برود به نقشِ عزاداران، جانش را تزیین می‌کند و مکر را در قالبِ آبرو پنهان می‌سازد؛ آبرویی که مایه‌ی فریبِ خود و دیگران شده و دست آوردِ شیطان را معنا می‌کند.

حال می‌خواهیم جانتان را به صحرایی ببریم که شنیدن نامش، جانِ غافل را بیدار می‌کند و هدفِ راهش مشخص می‌شود؛ یا دروغ‌گویی قهار است و یا دل‌داده‌ای که نام مولایش را در زخم‌های تنش می‌شمارد و بر سر و سینه می‌زند تا فاجعه‌ی شهادتش را با حرارتِ جانش تسکین دهد.

حال که آینه‌ی جانتان را در دست گرفتید به روز ۹ محرم سال ۶۱ هجری می‌رویم.

از شبِ گذشته سر و صدایِ دشمن، آرامش را از خیمه‌گاه امام گرفته است؛ کودکان از دامن مادران جدا نمی‌شوند. امام، به خیمه‌ی بانوان می‌روند و دستور می‌دهند همگان حاضر شوند. همه‌ی بانوان، دور امام می‌نشینند. امام حسین (ع) می‌فرمایند: زحمتِ این راه، با شما جهادگرانِ مصمم و صبور بوده است. اینک به پایانِ راه هم‌سفران، نزدیک می‌شوید؛ آنان را در این صحرا می‌گذارید و خود باز می‌گردید؛ می‌روید تا امانت‌دار خونِ شهیدانتان باشید؛ من حسین بن علی، امام عصرتان، چون سایه‌ای در کنارتان خواهم بود؛ آنچه از من می‌بینید سر و جانی است که به خون غلتیده؛ صبور باشید و به عهدم وفا کنید. حرمتِ شما شکسته نشود و پرده عفتتان دریده نگردد؛ جان محترمتان، در قدرتِ امامت، از بلاها مصون بماند و هرگز دست نامحرمان به سویتان گشاده نگردد، پس دل قوی دارید که وعده‌ی پروردگاران خواهد رسید و شما تا قیامت، بهترین و صبورترین بانوان عالم خواهید بود؛ حق، یاورتان خواهد بود؛ از طعام آسمانی خواهید خورد و در بالِ ملائک جای خواهید گرفت. به میدان نزدیک نشوید و مراقب کودکان باشید. جانشینِ پیامبر (ص) در کنارتان خواهد ماند و خواهرم زینب کبری، چون دایه‌ای مهربان، سرتان را بر دامنِ مهرش می‌گذارد، پس دل قوی دارید که پروردگار عالم یاورتان خواهد بود.

امام از خیمه‌ی بانوان خارج می‌شوند و حفاظت از حریم آنان را به برادرشان حضرت عباس می‌سپارند و به اتفاق امام سجاد (ع) به طرف دشمن می‌روند. امام سجاد (ع)

می‌فرماید: پدر، جدم رسول خدا (ص) در تمام مدت رسالتش همگان را دعوت به اتحاد فرمود و تفرقه را بلایی که اسلام را در غربتِ درکش باقی خواهد گذارد و دیگر حجابش دریده نمی‌شود و مسلمانی، از پشت حجاب خارج نمی‌گردد و ما شاهد این بلای خانمان‌سوز هستیم.

امام حسین (ع) می‌فرمایند: ای یادگارِ امامت، تو در چنگ این مردم نادان به اسارت برده می‌شوی و آنان از اینکه تو را در غل و زنجیر می‌کنند شادمان می‌شوند؛ چه بیچارگانِ سبک مغزی هستند! امامت، در بند نمی‌ماند؛ آنان هستند که زبون و خوار، در زنجیرِ شیطان گرفتار می‌شوند و فرشتگان، بر گرد آن بندها به گردش در می‌آیند تا جانشان را با عطرِ امامت بیاریند و زمان، آماده‌ی پذیرایی از امانتِ خود خواهد شد تا چهره‌ی حق بماند و باطل برود.

امام خطاب به سربازان تازه از راه رسیده می‌فرماید: آیا دانستید به کجا آورده شدید؟ این مکان را می‌شناسید؟ به جنگ چه کسی آمده‌اید؟ می‌خواهید با بنی‌هاشم بجنگید؟ آیا به پیامبری پیامبران مشکوک شده‌اید که فرزندانِ سزاوارِ مرگ می‌دانید؟ پس کافرانی هستید که ریختن خونتان، بر عزت اسلام می‌افزاید و اگر نمی‌دانید به جنگ چه کسی آمده‌اید، اینک حجت بر شما تمام کردم. از این بیابان، به طرف حق مهاجرت کنید تا اسطوره‌ی شیطان نشوید.

با شنیدن سخنان امام حسین (ع) سکوتی در میدان حکم‌فرما می‌شود؛ فرستاده‌ی عمر بن سعد پیش می‌آید و می‌گوید: اگر توان جنگ داری و از سپاه بی‌شمار نمی‌ترسی چرا ما را دعوت به مبارزه نمی‌کنی و همواره با سخنان، عاقبت کار را می‌سنجی؟ عاقبت کار که مشخص است؛ اگر تسلیم شوی، یارانت در امان خواهند ماند پس شمشیر بر زمین بگذار تا جانت را نجات دهی.

امام سر به آسمان می‌گیرند و می‌فرمایند: پروردگرم، چگونه کران را شنوا سازم و کوران را بینا درحالی که خود فرموده‌ای جز به قدرتت، شنوا و بینا نگردند.

امام، میدان را ترک می‌کنند و به طرف خیمه‌ها باز می‌گردند و دستور می‌فرمایند کسی به خیمه‌ی ایشان نرود تا مدتی تنها باشند.

چه شبی است امشب! ساعت‌ها می‌خواهند به غروبی نزدیک شوند که دیگر، غروب دیگری را در پی ندارد و فرزند پیامبر، تنها یک شب مهمان زمین خاکی است و زمین، از نبودنش فریاد خواهد زد تا همگان را از روی خود پراکنده کند و در کام مرگ فرستد که خلیفه‌اش بماند. امام حسین (ع) برای اقامه‌ی نماز مغرب آماده می‌شوند و بعد از نماز، رو به اصحاب می‌فرمایند: ای یاران با وفا، من بهتر از شما را در امتی سراغ ندارم. با سختی‌های راه، صبوری کردید و زبان به گله باز نکردید؛ اکنون آخرین شبی است که در کنار یکدیگریم فردا به دیدار خالقمان خواهیم شتافت و سینه‌هایمان مأوای تیرهای دشمن، سرهایمان به غنیمت برده شود و زنان و کودکانمان به اسارت؛ من شما یاران با وفا را به تصمیمی که مصلحتتان در آن است سفارش می‌کنم. جانتان را از این صحرای بلا نجات دهید و زنان و فرزندانان را به همراه خویش ببرید تا از آسیب دشمن در امان بمانند و حتم بدانید که من از شما راضی و خشنودم و بهتر از شما را در اصحاب جدم رسول خدا نیز سراغ ندارم؛ پس تا دیر نشده بروید.

امام به خیمه‌ی خویش می‌روند و آنان که همراه امام آمده بودند، آرام خیمه‌ها را باز می‌کنند و تا نزدیکی سحر همه می‌روند و جز خاندان بنی‌هاشم کسی در صحرای کربلا باقی نمی‌ماند. در نماز صبح روز عاشورا، صف نماز، با فرزندان و یاران با وفای امام از چهار صف تجاوز نمی‌کند.

چه کنیم با گوش‌هایمان! که شنونده‌ی واقعیتی است که در دل زمان نهفته بود و اینک از سینه‌ی مجروحش خارج می‌شود؛ چگونه بارش را برداریم؟ جواب گوی نعمتش چگونه باشیم؟ بمانیم یا بگریزیم؟ اگر ماندیم، باید تکه‌تکه شویم و اگر گریختیم، می‌رویم تا با حسرت بمیریم. چه کنیم؟ مددمان کنید ای صاحب دین و جانان؛ ما باربرانی عاشقیم که بار هزاران مصیبت و غصه را در پشت داریم؛ داغ ۱۱ گوهر بی‌همتای پروردگار کریم را پس ای بازوی پروردگار عالم، کمکمان کنید تا با تمام شدن

۱۰ روز، باز به دامنِ شیطان نرویم بلکه جان با اخلاصمان را در صحرای کربلا دفن کنیم تا زمان، پرده از رازش بردارد و چهره‌مان آشکار گردد و راهمان، آوازه‌ی آیندگان. پس در شبی که چهره‌ی ماه خونین است، با خون جگر می‌گوییم:

اللهم عجل لولیک الفرّج

www.rayatolhoda.com